

هدف از ورود به سفارت ایران در هلند چه بود؟

سه‌شنبه ۲۴ فروردین ۱۳۸۹ - ۱۳ آوریل ۲۰۱۰

راديو زمانه - شکوفه منتظري:

مثل بمب ترکيد. محوطه‌ی بيرونی سفارت ايران، روز سه‌شنبه ۲۶ آوريل ۲۰۱۰ در شهر لاهه‌ی هلند توسط گروهی از معترضان اشغال شد. فيلم گرفته شده از محل، یکی از کارمندان سفارت را نشان می‌داد که به «وطن فروشانِ خائنی» که سفارت را گرفته بودند ناسزا می‌گفت. یکی می‌گفت «دمشون گرم»، آن یکی شاکی بود. خیلی‌ها دادشان هوا رفته بود و هر کسی چیزی می‌گفت. یکی گفت کمونیست‌اند، دیگری گفت آنارشیست هستند. آن یکی می‌گفت کلاه چه‌گوارا به سرشان گشاد است. یکی از آن طرف داد می‌زد، آهای پيرزن پيرمردها! سی سال دير رسیدید.

اما واقعا ماجرا از چه قرار بود؟ اصلا این‌ها که بودند؟ ایسم‌شان چه بود؟ واقعا کلاه‌های گشاد چه‌گوارایی داشتند با سبیل‌های استالینی؟ «سین. صاد» یکی از افرادی بود که در این حرکت شرکت داشت. از او خواستم خودش بگوید ماجرا از چه قرار است:

سه‌شنبه ما با گروهی از دوستان، بخشی از خاک سفارت را گرفتیم یا به قول بعضی‌ها آزاد کردیم. برای ما خیلی دردناک بود که هلند، بخشی از خاک خود را به ایران بدهد و کسانی از این خاک استفاده کنند که حکومتِ مردم ایران نیستند.

ما تصمیم گرفتیم، تعداد کمی ایرانی و تعداد بزرگتری غیر ایرانی، هلندی و ملیت‌های دیگر، زمین آن‌جا را به شکل سمبلیک بگیریم و پرچم جمهوری اسلامی را که البته ما با آن هم دشمنی نداشتیم، برداشتیم تا نشان دهیم آن حکومت دیگر این‌جا حکومت نمی‌کند و زمان کوتاهی تا وقتی پلیس بیاید و ما را ببرد، این خاک مال ما و مردم ایران باشد.

به جای پرچم ایران چیزی جایگزین کردید؟

سر این موضوع خیلی بحث کردیم، چه چیزی بگذاریم که متعلق به مردم باشد. گفتیم اگر سبز باشد، خب بعضی‌ها سبز نیستند، اگر سرخ باشد، بعضی‌ها سوسیالیست نیستند. خیلی از آن گروه اصلا سوسیالیست یا کمونیست نبودند. گفتیم سیاه باشد که متعلق به آنارشیست‌ها است ولی کل گروه آنارشیست نبود و در ایران برای خیلی‌ها آنارشیسم نوعی فحش

است. دیدیم با رنگ نمی‌شود تکثرگرایی داخل گروه را منعکس کرد. پس تصویری را انتخاب کردیم که در این وقت تاثیر زیادی بر مردم گذاشته است و آن تصویر ندا است. در نتیجه چیزی که ما جایگزین کردیم، پرچمی مشکی بود با تصویر ندا آقاسلطان. البته نه این‌که بگوییم همه‌ی مردم ندا هستند یا چیزهایی از این قبیل. اما برای ما قوی‌ترین تصویری بود که می‌توانستیم پیدا کنیم و نشان دهیم این‌جا مال خود ایرانی‌ها است.

کار شما سمبلیک بود، مخاطبتان چه کسی بود؟ جامعه‌ی هلند یا مردم داخل ایران را نیز شامل می‌شد؟

این کار چند هدف داشت. کاملاً سمبلیک بود و ما با خود ساختمان سفارت و مردم سفارت هیچ کاری نکردیم. هیچ خشونتی نداشتیم، به داخل ساختمان نرفتیم و مردم را کتک نزدیم. به هیچ عنوان به ساختمان و مردمش نزدیک نشدیم. مهم‌ترین مخاطب برای ما مردم ایران بودند، به‌خصوص در این دوره که مقداری اوضاع آرام‌تر شده است. حدس می‌زنم افراد معترض کمی از مبارزه خسته شده‌اند.

در هر حال ماجرا مثل مبارزه با یک غول و دیوی است که صد جان دارد و اصلاً نمی‌رود. انرژی انسان را می‌گیرد. ما ایرانیان و غیرایرانیان هلند خواستیم نشان می‌دهیم، هنوز هستیم. هلندی‌ها هم از اتفاقات ایران ناراحت می‌شود و نمی‌توانند درگیر ماجرا نشوند. اما مخاطب دیگری نیز این‌جا هست. زمانی که کاری می‌کنی که به سفارت ربط دارد، داستان سیاسی می‌شود و آن‌جا سیاست‌مدارها نیز به یکدیگر وصل می‌شوند.

یعنی به شکلی شما می‌خواستید توجه دولت هلند را به روابطش با دولت ایران جلب کنید؟

بالاخره باید علامت سوالی ایجاد شود. زمانی که سفیر ایران در رابطه با این موضوع می‌رود با یک وزیر هلندی صحبت می‌کند، هلند می‌بیند از طرفی با دولت ایران ارتباط دارد و از طرف دیگر می‌گوید ایران مردمش را اذیت می‌کند و پناهنده‌هایش را این‌جا قبول می‌کنیم. ولی پناهندگانی که این‌جا می‌آیند ناراضی هستند و بالاخره کاری می‌کنند. نتیجه این می‌شود که بر سر این موضوع باید با سفیر صحبت کنیم.

نمی‌دانم خبر داری یا نه اما در رسانه‌های ایرانی و شبکه‌های اجتماعی متفاوت مثل فیس‌بوک بحث‌های زیادی حول این ماجرا در گرفت و موافقین و مخالفین زیادی داشت. یکی از نقدهای موجود این است که شما با این کارتان تاثیر منفی بر نگاه جهانیان بر جنبش مسالمت‌آمیز مردم ایران گذاشتید. این را چطور می‌بینی؟

خیر، اصلاً. اولاً در مورد این اخبار باید بگویم که بعد از انجام این کار سه روز حبس بودیم و نتوانستیم هیچ خبری را بخوانیم. خود من ۲۴ ساعت نیست که آزادم و هنوز دارم می‌خوانم که چه چیزهایی درباره‌ی ما نوشته‌اند. متأسفانه خیلی از چیزهایی که نوشته شده است توسط کسانی است که نمی‌دانند ما چرا به آنجا رفتیم و چه کار کرده‌ایم.

شنیدم بعضی‌ها نوشته‌اند که ما پرچم را سوزانده‌ایم. ما اصلاً این کار را نکردیم. قبل از آن در مورد این موضوع بحث کردیم و تصمیم گرفتیم که نه آن را بسوزانیم و نه پاره‌اش کنیم. خیلی آرام گره‌هایش را باز کردیم و پرچم ندا را جایگزین کردیم. الان تازه می‌توانیم جواب این‌ها را بدهیم. ببینید ما رفتیم این کار را کردیم و خیلی مواظب بودیم که هیچ خشونتی نشان ندهیم. اتفاقاً تنها خشونتی که دیدم از اعضای سفارت بود. آقای بود که فحش می‌داد و می‌خواست به ما حمله کند.

ما جایی در آن بالا هشت نفری بودیم، تک و تنها می‌خواست بیاید بالا و ما را بزند. به پلیس‌ها نیز می‌گفت شما کاری نمی‌کنید پس من خودم ترتیبشان را می‌دهم.

یعنی نه از سوی شما خشونتی اعمال شد و نه حاضر بودید خشونتی را از طرف آنان بپذیرید؟

نمی‌خواستیم طوری شود که درگیری ایجاد شود. یعنی نمی‌خواستم با دست یا فک شکسته بیرون بیایم ولی از این لحاظ پیروز شدیم. هدفمان این بود که بدون خشونت این کار را کنیم و پلیس‌ها بعد از این که سه بار اعلام کردند شما باید بروید بالاخره آمدند ما را در ماشین پلیس گذاشتند و بردند.

یعنی شما هیچ مقاومتی در مقابل پلیس هم انجام ندادید؟ هنگامی که گفتند بیایید پایین، خودشان آمدند و ما را بردند ولی ما با آن‌ها دعوا نکردیم. حتی من شخصاً جایی به پلیس گفتم که هیچ مشکلی با شما ندارم و حتی خیلی خوشحالم که شما اینجا جلوی سفارت نشان می‌دهید که برخورد پلیس باید چگونه باشد، باید با احترام برخورد کند.

پلیس چندباری جلوی آن آقای بود که در سفارت بود و به ما فحش می‌داد و می‌خواست حمله کند را گرفت. آنجا دیدند که در یک کشور دموکرات پلیس چگونه باید برخورد کند. خوشحال بودم که هم خودم این را تجربه کردم و هم سفارتی‌ها این را دیدند.

تو یک جوان ایرانی - هلندی هستی، آیا می‌شود گفت گروه‌تان، گروهی

جوان بود؟

تا حدی. مثلا من خودم به سیسال نرسیده‌ام؛ ولی دانش‌جویان ۲۱ ساله نیز نبودیم. بعضی‌ها ۳۵ تا ۴۰ بودند ولی بیشترمان حول و حوش ۳۰ سال بودیم.

یک کم سراغ خودت برویم. چه کاری می‌کنی؟
من در هلند بزرگ شده‌ام؛ می‌شود گفت ایران را تقریبا ندیده‌ام. خیلی اهل هنر هستم و شغل من موسیقی است. چند ساز مختلف را می‌نوازم و از اجراهای مختلف پول در می‌آورم.

یعنی خیلی هم نمی‌توان اسم تو را سیاست‌مدار گذاشت؟
اصلا. می‌دانم دوره‌ای بودند که عده‌ای از حزب پول می‌گرفتند و کاری می‌کردند ولی کسانی که این کار را به عنوان شغل می‌کنند از آن مبارزه دور می‌شوند. بچه‌هایی که آنجا بودند مثلا خود من اهل هنر هستم، یکی دیگر از دوستان کار تئاتر می‌کند. کسی شغل بنایی داشت. یکی روشنفکر و دیگری در یک اداره کار می‌کند.

تو که خودت در هلند بزرگ شده‌ای چرا این‌قدر دغدغه‌ی ایران را داری؟
هنرمند هستی و در برخورد کلیشه‌ای می‌گویند هنرمندان روح لطیفی دارند، چه شد که به چنین ضرورتی رسیدی؟

درست است که من در هلند بزرگ شده‌ام، اما همیشه در ارتباط با ایران بوده‌ام. ماهی یکبار یا دو ماهی یکبار من با دایم‌ام در ایران تلفنی صحبت می‌کنم. با این‌که ۲۵ سال است دایم‌ام را ندیده‌ام هنوز دلم برایش تنگ می‌شود. ارتباطی که با ایران دارم بر اساس موسیقی، شاهنامه، غذایی که می‌خورم و خاطره‌هایی که تعریف می‌کنند است. نه این‌که بگویم خون ایران در رگ من است و ایران وطن من است ولی چیز دیگری که هست این است که من شهروند دنیا هستم و زمانی که می‌بینم در کشورهای مختلف نابرابری وجود دارد، حس می‌کنم باید به آن‌ها کمک کنم. همین‌طور که این هلندی‌ها به این دلیل به ایرانی‌ها کمک کردند.

اگر من بخواهم مردمی را کمک کنم، به ایرانیان بیش از افراد دیگر می‌توانم کمک کنم. همین‌طور می‌خواهم تبتی‌ها و فلسطینی‌ها را کمک کنم اما نه زبانشان را می‌دانم و نه تاریخ و سیاستشان را درست می‌شناسم. به دلیل این‌که به عنوان یک ایرانی هلندی این آشنایی را با ایران دارم می‌توانم برای حقوق ایرانیان فعال باشم.

گروه شما چگونه عمل کرده است؟

این گروهی که رفتند و این‌کار را انجام دادند، هیچ ربط خاصی به هم

نداشتند. نه از یک گروه یا حزب سیاسی می‌آیند و نه قبل از این همکاری با هم داشته‌اند. بعضی‌ها تا حدی آنارشیست بودند، ۲ یا ۳ نفر از آن‌ها سوسیالیست کمونیست بودند. خود من تا حدی سمپاتی برای جنبش سبز دارم. گروه‌هایی که اگر بخواهند به عنوان جنبش با یکدیگر کار کنند قبل از این که در مبارزه متحد شوند، بر سر و کول یکدیگر می‌زنند. مثلاً آنارشیست‌ها و کمونیست‌ها در اسپانیا خیلی با یکدیگر جنگیدند تا این‌که فهمیدند یک فاشیستی هم هست که باید با آن بجنگند. یعنی مایی که آنجا رفتیم هیچ ربطی به جایی نداشتیم بنابراین این گروه هیچ رهبری هم نداشتند.

جاهای مختلف خیلی راجع به شما نوشتند. اما خودت نیز اشاره کردی که تازه دیشب آمدی و هنوز ۲۴ ساعت نیست که بیرون هستی. فکر می‌کنی اگر کسی بخواهد بداند که شما چرا به آنجا رفتید و چرا این کار را کردید باید از کجا بشنود؟ آیا منبعی دارید که آدم‌ها به آن مراجعه کنند؟

ما سایتی داریم که در اعلامیه‌ی اولی که دادیم آدرس آن را نوشته‌ایم. متأسفانه دیدم بچه‌ها همه خبر را به یکدیگر می‌فرستند و اسم این سایت آنجا گم می‌شود. تنها جایی که ما به عنوان گروه داریم کاری می‌کنیم و بلاگی به اسم ایران لیوز است. iranlives.blogspot.com

آنجا تنها جایی است که اعلامیه‌ی ما به زبان‌های فارسی، انگلیسی و روسی نوشته شده است.

چرا روسی؟

زیرا می‌خواستیم مردم کشورهای دیگری نیز به وضعیت ایران آگاه شوند. حکومت‌هایی هستند که بیش از حد با ایران همکاری می‌کنند. مثلاً حکومت روسیه متأسفانه از ایران پشتیبانی کرده است و گفتیم اگر به روسی نیز بنویسیم که در روسیه آن را بخوانند خوب است. حتی می‌خواستیم به زبان اسپانیایی بنویسیم که در ونزوئلا و دیگر کشورهای که دولت‌هایشان متحد دولت ایران هستند، بتوانند آن را بخوانند. ولی متأسفانه به موقع حاضر نشد. اما سعی می‌کنیم در روزهای آینده این کار را انجام دهیم.

یکی دیگر از نقدهایی که به شما وارد است این است که دوره‌ی این حرف‌ها گذشته است. زمانی که آدم‌ها می‌ریختند سفارت آمریکا را می‌گرفتند. اما از طرفی ما قبل از انقلاب ۵۷ نمونه‌های مشابه‌ای در خارج از کشور داشتیم. کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی، بارها اعتراض‌هایی از این دست کرده است. به سفارت‌های

ایران رفته و آنجا تحصن کرده است. در واقع کاری که شما امروز کرده‌اید و نمونه‌های دیگری که در چند ماه اخیر اتفاق افتاده است به نوعی تکرار تاریخ است. به نظرت می‌شود این‌ها را به یکدیگر ربط داد؟

اولاً من بگویم با این استدلال که دوره‌ی کاری تمام شده و عده‌ای این کار را دیگر نمی‌کنند، دلیل نمی‌شود که آدم کاری نکند. یعنی اگر ما بگوییم هیچ‌کس نمی‌رود تظاهرات، دلیل است که دیگر تظاهرات نکنیم؟ ولی اگر این کاری که ما کردیم را بخواهیم با اشغال سفارت آمریکا در ایران مقایسه کنیم، اولاً آن‌ها مردمی که آنجا کار می‌کردند را گروگان گرفتند و آن‌ها را ۴۴۴ روز نگه داشتند. ما به هیچ عنوان دستی به سفارت نزدیم و حتی نزدیک به اهالی سفارت نشدیم. ما فقط گفتیم این خاکی که هلند به ایران داده است، به دلیل این‌که حکومتی از آن استفاده می‌کند که حکومت مردم ایران نیست، خاک را به مدت ۳۰ تا ۶۰ دقیقه بگیریم.

اشغال محوطه سفارت ایران در هلند؛ درست یا نادرست؟

میزگردی درباره‌ی اشغال سفارت ایران در هلند
شنبه ۲۱ فروردین ۱۳۸۹ - ۱۰ آوریل ۲۰۱۰

حسین علوی

رادیو زمانه: در این میزگرد مهرداد درویش‌پور جامعه‌شناس و تحلیلگر سیاسی در استکهلم و فرخ نگهدار تحلیلگر و فعال سیاسی در لندن شرکت دارند. موضوع میزگرد، ورود تعدادی از معترضان ایرانی در روز سه‌شنبه ششم آوریل به محوطه‌ی سفارت ایران در هلند، واقع در شهر لاهه است.

این خبر با واکنش‌های بسیار گسترده‌ی موافق و مخالف روبرو شد و در سایت‌های مختلف کامنت‌ها و یادداشت‌های بسیاری در ارتباط با آن انتشار یافت. مضمون این یادداشت‌ها و اظهارنظر مخاطبان و خوانندگان رسانه‌ها متفاوت بود.

برخی به ویژه از جنبه‌ی سیاسی، این اقدام را درست و برخی نادرست

ارزیابی کردند. بخشی هم از جنبه‌ی روش مسالمت‌آمیز و یا غیرمسالمت‌آمیز مبارزه به آن پرداختند و آن را از این زاویه مورد حمایت قرار می‌دادند و یا زیر سؤال می‌بردند. بحث را ابتدا از نگاه سیاسی به مسئله شروع می‌کنیم و از شرکت‌کنندگان می‌خواهم ابتدا به این سؤال پاسخ بدهند که از نگاه سیاسی، آیا این اقدام می‌تواند با هدفی که اقدام‌کنندگان مطرح کردند، یعنی «حمایت از جنبش اعتراضی و مخالفت با اعدام‌ها، بازداشت‌ها و اعمال خشونت‌ها در داخل ایران» منطبق باشد؟ به عبارت دیگر آیا این اقدام از نظر سیاسی، اقدام درستی است یا خیر؟ بحث را با آقای درویش‌پور شروع می‌کنیم:

اولاً اشکال گوناگونی از مبارزه برای حمایت از مبارزات مردم ایران وجود دارد. این اشکال مبارزه را نمی‌توان به یک شکل مشخص ختم کرد. به گمان من، آن مرزبندی و یا خط قرمزی که بر اساس آن بعضی روش‌های مبارزه را نباید تحت هیچ شرایطی تشویق کرد، مبارزات خشونت‌آمیز است. من شخصا با اشکال مبارزات خشونت‌آمیز برای حمایت از مبارزات مردم ایران مخالف‌ام و فکر می‌کنم این شیوه به ضد خود تبدیل می‌شود.

اما در میان اشکال گوناگون مبارزه، اگر گاهی با تظاهرات‌های چندهزاره نفره می‌توان افکار عمومی را جلب کرد، اشکال دیگری از مبارزه نیز وجود دارد که ممکن است تعداد معدودتری در آن حضور داشته باشند.

تلاش برای ورود به محوطه‌ی سفارت ایران، از این بابت که نمی‌تواند جمع‌گسترده‌ای را بسیج کند، خصلت سمبلیک آن از قدرت بسیج‌گرش برجسته‌تر است.

اما از آن‌جایی که معمولا در شرایطی که فضای سیاسی محدود می‌شود و با نوعی انسداد سیاسی روبرو می‌شویم، گاهی روش‌های تندتر درپیش گرفته می‌شود. بدون این که من خودم هرگز مشوق ورود به محوطه‌ی سفارت باشم یا این روش مبارزه را شخصا پیشه کنم، برایم قابل درک است که نافرمانی مدنی شکلی از اعتراض است که صرفاً در چهارچوب قانون و در تظاهرات‌های قانونی، خلاصه نمی‌شود.

از این نظر، می‌توانم بگویم که تاثیر سیاسی این حرکت، مستقل از هر انتقادی که به آن داشته باشیم، به هر حال نوعی جلب توجه افکار عمومی است و یکی از روش‌های مبارزه است که بیشتر گروه‌های رادیکال آن را در پیش می‌گیرند.

آقای درویش‌پور! پس تاکید شما بر این است که از نظر سیاسی، چون

فضا در ایران مسدود است و آزادی اظهارنظر وجود ندارد و در خارج از کشور این امکان موجود است، این حرکت در قالب نافرمانی مدنی می‌تواند درست باشد. به مسأله‌ی خشونت در دور بعدی صحبت خواهیم پرداخت.

آقای نگهدار نظر شما در این باره چیست؟ آیا از نظر سیاسی، این اقدام در حمایت از جنبش اعتراضی در ایران درست است یا خیر؟

من با این تقسیم‌بندی که ابتدا ببینیم این حرکت از نظر سیاسی به سود جنبش سبز هست یا نه؛ موافق نیستم. باید ابتدا دید که این حرکت با پرنسیب‌ها و اصولی که جنبش اعتراضی مردم ایران، به نظر من، باید راهنمای عمل خود قرار بدهد، خوانایی دارد یا خیر. ما در کشورمان از حکومت قانون بهره‌مند نیستیم؛ یعنی سران حاکمیت جمهوری اسلامی ایران به قوانینی که خودشان وضع کرده‌اند و در سوگند‌هایی که خورده‌اند، به آن اعلام پای‌بندی کرده‌اند، پای‌بند نیستند و حقوق مردم را زیر پا می‌گذارند.

سرپیچی از قانون در ایران و در فضای فعلی، کاری است که حاکمیت انجام می‌دهد و نه مردم. مردم خواهان بهره‌مندی از حقوق مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که برای‌شان تصریح شده است، هستند؛ مانند حق تظاهرات (اصل ۲۷)، حق آزادی احزاب (اصل ۲۶) و ... حاکمیت ایران از رعایت این حقوق سرپیچی می‌کند.

این که ما مردم ایران را به سرپیچی از قوانین تشویق کنیم، آن هم در خارج از کشور و در فضایی که حاکمیت قانون وجود دارد، تصویر عدم تابعیت از قانون را بازتاب می‌دهد و ما را به عنوان نیروهای متخلف از قانون، در خارج از کشور می‌شناساند. چهره‌ی ما را در خارج از کشور تخریب می‌کند و این به سود جنبش سبز نیست.

ما باید جنبش سبز را چه در داخل و چه در خارج از کشور، جنبشی طرفدار حاکمیت قانون بشناسانیم. همین الان آقای درویش‌پور نیز خود را از شرکت در چنین عملیاتی مبرا می‌کنند. چون به نظر من، آقای درویش‌پور هم به صلاح می‌دانند که در برابر جامعه‌ی سوئد خود را فردی تابع قانون معرفی کنند. این مصلحت، یک مصلحت عمومی است.

آقای نگهدار، در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که همان‌طور که جنبش سبز در ایران، جنبش رنگارنگی است و فعالان جنبش در داخل ایران هم تاکید می‌کنند که این جنبش متشکل از نگرش‌ها، دیدگاه‌ها و مواضع سیاسی و اجتماعی مختلفی است، شاید در روش‌ها و متدهای مبارزه هم بتوان این تنوع را در نظر گرفت. اساساً شما چیزی به نام نافرمانی مدنی را می‌پذیرید؟ و در این صورت آن را چگونه تعریف می‌کنید؟

در فضایی که نافرمانی و تخلف و سرپیچی از قانون، به وجه مشخصه‌ای اصلی حاکمیت تبدیل شده است، روش ما به عنوان معترضین، باید پاسداری از قوانینی که بیان‌کننده‌ای حقوق ملت و حاصل مبارزات ملی از مشروطه تا امروز است، باشد.

به هیچ وجه موافق نیستم که چهره‌ای سبز، به عنوان چهره‌ای متخلف از قانون معرفی شود. کار زیان‌باری است. در فضایی که فضای حاکمیت قانون است و ما با قانونی مخالف‌ایم، ممکن است به نوعی این را بپذیریم که در آن فضا، سرپیچی از قانونی را که به سود ما نیست، بپذیریم و به آن تن بدهیم.

ولی در فضایی که خود حاکمان مهم‌ترین خاطیان قانون هستند، این که ما افتخار کنیم که خاطی قانون هستیم و از قانون تخلف می‌کنیم، چهره‌ای ما را خراب می‌کند و چهره‌ای حاکمیت را حق به جانب.

آقای درویش‌پور، آقای نگهدار معتقدند به دلیل این که سرپیچی‌کنندگان اصلی از قانون در ایران، حاکمان هستند و نه مردم، بنابراین عدم سرپیچی از قانون جزو پرنسیب‌ها و منش‌های اعتراضی جنبش اعتراضی و یا جنبش سبز در ایران است. نظر شما در این باره در داخل کشور چیست؟ آیا فکر می‌کنید که در خارج از کشور هم باید همان تلقی را از نافرمانی مدنی داشت که در داخل ایران است؟

اولاً این واقعیت که جمهوری اسلامی ایران هر آن‌جا که ضرور می‌بیند، حتی قوانین خود را زیر پا می‌گذارد، بخشی از نوعی گرایش توتالیتار و یا تمام‌خواهانه است که در آن کلام رهبر، مقدم بر قوانین است. اما از این برخوردار، نباید این نتیجه را گرفت که قوانین آن کشور دمکراتیک هستند.

قوانین جمهوری اسلامی ایران، اساساً قوانینی سخت ضددمکراتیک و تبعیض‌آمیز هستند. بنابراین، این ادعا که خود حکومت هیچ وقعی به قوانین نمی‌گذارد و برعکس هواداران دمکراسی خواستار پاسداری از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هستند، به گمان من، روایتی است که اصلاح‌طلبان دینی سعی می‌کنند ارائه بدهند.

آقای درویش‌پور، البته آقای نگهدار بر دمکراتیک و یا غیردمکراتیک بودن قوانین تاکید نداشتند. ایشان می‌گویند که اساساً نفس سرپیچی از قانون، در ایران است که دارد صورت می‌گیرد.

دیگر بدتر! یعنی بنابراین اگر قانونی استبدادی و تبعیض‌آمیز است، این که فکر کنید تبعیت از قوانین استبدادی، راه رسیدن به دمکراسی است، به نظر من، نقض غرض است.

نافرمانی مدنی، به عنوان یک شیوه‌ی مبارزه‌ی، فقط در کشورهایی که قوانین دمکراتیک دارند، مطرح نیست. یعنی اتفاقاً نکته‌ی کلیدی این‌جاست که در کشورهایی قانون اصل است که این قانون برآمده از اراده‌ی ملی باشد و خصلت دمکراتیک داشته باشد. بنابراین نفس این که در کشوری قوانین استبدادی باشد، فعالیت تمام افراد و گروه‌ها را غیرقانونی می‌کنند و مجاز می‌دانند حتی از این نظر آن‌ها را حذف کنند.

آقای درویش‌پور، در ابتدای صحبت‌تان تاکید کردید که همیشه با چنین شیوه‌ها و متدهایی موافق نیستید. شرایطی که شما برای چنین اقداماتی مناسب می‌دانید، به ویژه در خارج از ایران، کدام‌ها هستند؟ اگر ممکن است نمونه‌هایی از آن را هم ذکر کنید.

اول این نکته را توضیح بدهم که وقتی در کشورهایی که قوانین دمکراتیک هم دارند، نافرمانی مدنی به لحاظ اعتبار اخلاقی آن، به رسمیت شناخته شده است، به این معنی است که قانون یک گاو مقدس نیست که تحت هر شرایطی بدون استثنا باید از آن تبعیت کرد.

یعنی وقتی در کشورهای دمکراتیک نیز میدان برای نافرمانی مدنی باز شده است، در کشورهای استبدادی اصلاً به نظر من، بهت‌انگیز است که ما مردم را به جای این که به نافرمانی مدنی فراخوانیم، به فرمان‌برداری از قوانین استبدادی فراخوانیم.

اما در ارتباط با نمونه‌های نافرمانی مدنی در غرب؛ مثلاً در جنبش «گرین پیس»، برای جلوگیری از حرکت کشتی‌هایی که زباله‌های اتمی را جابه‌جا می‌کند، چند قایق می‌روند و راه حرکت آن کشتی را مسدود می‌کنند. این کار کاملاً غیرقانونی است، اما از حمایت افکار عمومی بین‌المللی برخوردار است.

یا جنبش موسوم به «جهانی شدن از پایین»، برای این که وام‌های کشورهای جهان سوم بخشوده شوند و یا شکاف‌های طبقاتی کاهش پیدا کند، جلوی مراکز تجمع کشورهای ثروت‌مند جمع می‌شوند و سعی می‌کنند با نوعی نافرمانی مدنی، توجه افکار عمومی و صاحبان قدرت را جلب کنند.

اتفاقاً این‌ها نمونه‌های بسیار موفقیت‌آمیزی بوده‌اند که تاثیر خود را نشان داده‌اند و مثلاً کشورهای ثروت‌مند صنعتی وام‌های کشورهای جهان سوم را کاسته‌اند و یا بخش زیادی از آن را حذف کرده‌اند.

آقای درویش‌پور تاکید می‌کنند که غیرقانونی بودن این‌گونه اقدامات مسلم و اساساً نفس شیوه‌ی نافرمانی مدنی، متکی بر نوعی

سرپیچی از قانون است.

آقای نگهدار، با توجه به تاکید شما بر این که چون سرپیچی از قانون اقدامی است که توسط حکومت ایران صورت می‌گیرد، بنابراین از سوی جنبش اعتراضی نباید انجام بشود. اکنون عنصر خشونت را هم در اینجا وارد بحث کنیم. نگاه شما به نافرمانی مدنی در صورتی که غیرخشونت‌آمیز باشد و فقط نقض قوانین موجود و حاکم، چه در ایران و چه در خارج از ایران باشد، چگونه است؟

قبل از پرداختن به این سؤال شما، باید موضع خودم را در زمینه‌ای نافرمانی مدنی تصریح کنم. اولاً من نگفتم که تمام قوانین ایران یا ساختار حقوقی در ایران دمکراتیک است و این‌ها همان قوانینی هستند که ما می‌خواهیم. به هیچ‌وجه چنین نیست و اصل مبارزه‌ای ما هم برای تغییر قوانین است.

ولی تغییر قوانین به طور خودسرانه، برای انتخابات، برای تشکیل قدرت، برای تشکیل مجلس و ... بی‌معنا است و اصلاً معنای سیاسی ندارد. یا ما باید به طرف براندازی برویم و بگوییم که کل نظام را باید کنار بگذاریم و نظام دیگری را جایگزین آن کنیم که یک بار آن را تجربه کرده‌ایم و دیده‌ایم چه نتیجه‌ای خواهد داد. یا این که نه، نمی‌خواهیم این کار را بکنیم. می‌خواهیم قانون را از طریق قانون تغییر بدهیم.

دوم مسأله‌ای نافرمانی مدنی در ایران، در مواردی است که ناقض حقوق فردی است. چنین پدیده‌ای در ایران شایع است و این یک واقعیت است و من هم با صدای بلند اعلام می‌کنم که حامی نافرمانی در مورد آن هستم.

یعنی هر جا حق شهروندان ایرانی توسط قوانین جمهوری اسلامی تضرع می‌شود، از جمله در مورد حجاب، ما باید بایستیم و بگوییم تحمیل حجاب کاری است بر خلاف حقوق بشر و خلاف خواست مردم. باید مردم حق داشته باشند شیوه‌ای حجاب و یا عدم داشتن آن را انتخاب کنند. پس نافرمانی مدنی در زمینه‌ای حقوق فردی شهروندان، اگر فضا درست باشد و شهروند تشخیص بدهد و این کار صورت بگیرد، باید مورد حمایت قرار بگیرد و مورد حمایت من هم هست.

آقای نگهدار، معترضان ایرانی که دیروز برای ورود به سفارت ایران در هلند اقدام کردند، اعلام کرده‌اند که وارد محوطه‌ای سفارت شده‌اند و داخل ساختمان هم نرفته‌اند و هیچ‌گونه عمل خشونت‌آمیزی هم انجام نداده‌اند. آن‌ها صرفاً چند شعار مطرح کرده‌اند و پرچم جمهوری اسلامی را پایین آورده‌اند و پرچم دیگری را به جای آن بالا

برده اند.

آیا از نظر شما، اقدامی غیرخشونت آمیز به این شکل، می تواند نافرمانی مدنی محسوب شود؟ یا شما فکر می کنید که این اقدام تصادفاً با خشونت مواجه نشده است و می تواندسته است به خشونت هم بیانجامد؟

اگر به خشونت می کشید که دیگر واویلا! در این مورد، امروز خوشبختانه همه ی نحله های که برای دمکراسی مبارزه می کنند، به این نتیجه رسیده اند که اعمال خشونت اشتباه است. موضوع قانون در این جا مطرح است.

خشونت ممکن است از طرف مقابل هم صورت بگیرد. یعنی ممکن بود فرضاً که چنین اتفاقی خوشبختانه نیفتاد از سوی کارمندان سفارت حرکتی خشونت آمیز انجام بگیرد و آن وقت این اقدام به خشونت کشیده بشود.

کارمندان سفارت که در آن جا نیروی حاکم نیستند. این حرکت، نافرمانی از حاکمیت جمهوری اسلامی نیست بلکه نافرمانی از قوانین هلند است. اگر پلیس خشونت به خرج بدهد و فراتر از وظایفی که طبق قانون بر عهده ی اوست حرکت کند، باید حتماً مورد بازخواست قرار بگیرد.

به علاوه، کارمندان سفارت جمهوری اسلامی ایران طرف مبارزه ی ما نیستند. توده ی کارمندان سفارت، همان گونه که در مورد نروژ و آقای حیدری دیدیم، اکثراً هم دلی دارند. جزو جنبش سبز هستند. آن ها با این اعتراضات همراه اند و جمهوری اسلامی ایران، بیشتر از آن ها است که می ترسد.

البته بحث ما این نیست، بحث ما بر سر این است که آیا رفتن به درون سفارت، به صورت مسالمت آمیز و اعلام اعتراض در آن جا صحیح است یا خیر؟ نظر من این است که اگر اجازه ی پلیس باشد، در حد اجازه ی پلیس صحیح است. در جایی که اجازه ی پلیس وجود ندارد و خلاف قانون است، من توصیه نمی کنم که فعالین سبز در خارج از کشور کارهایی بکنند که در برابر پلیس پاسخگو نباشند و از نظر اخلاقی هم صحیح نیست.

آقای درویش پور، شما در صحبت تان تاکید داشتید که به هر حال اقدام به نافرمانی مدنی که خلاف قوانین باشد، پی آمدهای رفتار غیرقانونی را هم دارد. اما به خاطر ارزش نافرمانی مدنی، باید این پی آمدها را هم پذیرفت.

گزارش های که به دست ما رسیده، حاکی از آن است که کسانی که وارد

سفارت ایران در هلند شده بود، توسط پلیس بازداشت شده اند و هنوز هم در بازداشت به سر می‌برند. وکیل این بازداشت شدگان مطرح کرده که آنان در وهله‌ی اول با سه اتهام مواجه اند که البته این اتهامات هنوز در دست بررسی است؛

یک اتهام آنان این است که اقدام خشونت‌آمیز انجام داده اند. دوم اینکه تجمع غیرقانونی داشته اند، یعنی پلیس خبر نداشته و تجمع بدون اجازه‌ی قبلی بوده است. سومین اتهام آن‌ها ورود غیرمجاز به سفارت‌خانه‌ی یک کشور بوده است.

البته تاکید کرده اند که غیرقانونی بودن تجمع و این که آیا این اقدام خشونت‌آمیز بوده یا خیر، بحثی است که نیاز به تفسیر قضایی دارد و بحثی است که پلیس و دادگاه باید نتیجه آن را تعیین کنند. از نگاه شما، نافرمانی مدنی در چه درجه‌ای مجاز است که شامل این اتهامات، یعنی اقدام خشونت‌آمیز، تجمع غیرقانونی و ورود غیرقانونی نشود. برخی نیز این حرکت را با ورود به سفارت امریکا در ایران در اوایل انقلاب، مقایسه می‌کنند و معتقدند اگر آن حرکت مردود است، هرگونه ورود به سفارت‌خانه‌ها که خاک کشور دیگری است و دولت آن کشور در برابر آن مسئول است و واکنش نشان خواهد داد، کاری غیرقانونی است و مجاز نیست.

من پیش‌تر گفتم که شخصا نه این روش را تبلیغ می‌کنم و نه مشوق آن هستم و نه خودم در آن شرکت خواهم کرد. به دلیل این که خطر درغلتیدن به خشونت در چنین روشی و کارهایی زیاد است و به همین خاطر، فکر می‌کنم باید با شیوه‌هایی از نافرمانی مدنی که زمینه‌ی خشونت در آن می‌تواند گسترده باشد، با احتیاط بیشتری برخورد کرد. اما در مورد این ادعا که اگر این کار غیرقانونی بوده، پلیس هلند باید بر پایه‌ی قوانین آن کشور، با شدت عمل رفتار کند، بهت‌انگیز است.

من شاهد نمونه‌ی این حرکت در سوئد بودم که ایرانیان وارد محوطه‌ی سفارت شدند، اما به راستی پلیس با مسامحه برخورد کرد و با نوعی تساهل و گذشت با معترضین رفتار کرد.

یعنی با توجه به این که از جانب معترضین خشونت خاصی انجام نگرفته بود، گرچه بحث در رسانه‌ها شکل گرفت، اما نوعی توجه به اعتبار اخلاقی اعتراض، بالاخره حتی پلیس این‌جا را هم تحت تاثیر قرار می‌دهد.

این‌طور نیست که مردم مانند ربات باشند و بگویند قانونی بودن و یا غیرقانونی بودن پاسخ‌گوی همه چیز است؛ بدون این که به نفس انگیزه، نتایج و پی‌آمدها بیاندیشند.

در رابطه با هلند نیز اگر اقدام‌کنندگان روش‌های خشونت‌آمیز به کار گرفته باشند، باید جداً از این‌گونه روش‌ها فاصله گرفت. چرا که روش‌های خشونت‌آمیز نه در افکار عمومی جهان غرب و نه در افکار عمومی ایرانیان مقیم غرب، تاثیر مثبتی نمی‌گذارد و نه حتی بازتاب خوبی در داخل کشور خواهد داشت.

اما اگر ما فقط بر مبنای این که این تجمع غیرقانونی است بخواهیم سخن بگوییم، گرچه من مبلغ تجمع‌های غیرقانونی نیستم، ولی بازهم یادآوری می‌کنم که نمونه‌های گسترده‌ای از نافرمانی‌های مدنی که به مواردی از آن اشاره کردم وجود دارند که مسالمت‌آمیزاند، اما نافرمانی مدنی‌اند. یعنی نوعی قانون‌شکنی و یا فراتر رفتن از قانون را در خود دارند.

این نمونه‌ها ضرورتاً و صرفاً به حقوق شهروندی مرتبط نیستند، بلکه اعتراضی سیاسی است و مثلاً اعتراض در برابر قدرت‌های جهانی را هم دربرمی‌گیرد.

البته پلیس هلند هم در گزارش اولیه‌ی خود گفته است که هیچ‌گونه خشونت‌آمیزی صورت نگرفته است و خود اقدام‌کنندگان هم اعلام کرده‌اند که حرکت‌شان کاملاً غیرخشونت‌آمیز بوده و اساساً هدف‌شان انجام حرکتی غیرخشونت‌آمیز بوده است. منتها تفسیر حقوقی این مساله که آیا اساساً ورود به یک سفارت، خشونت‌آمیز است یا نه، توسط پلیس و دادگاه هلند مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در پایان بحث، مایل‌ام نظر هر دو شرکت‌کننده را در مورد این نکته بدانم که در اذهان مردم و فعالان نوعی مقایسه بین ورود به سفارت ایران در هلند که دیروز روی داد، با اشغال سفارت‌خانه‌های ایران در خارج از کشور پیش از انقلاب که آن زمان فعالان اپوزیسیون این حرکت را مرتب تکرار می‌کردند، اتفاق می‌افتد. آقای درویش‌پور شما این مقایسه چگونه می‌بینید؟

من یک جمله‌ی کوتاه هم در مورد مقایسه‌ی اشغال سفارت آمریکا توسط عمال حکومت در ایران با حرکت امروز بگویم؛ اشغال سفارت آمریکا در ایران توسط خود حکومت ایران انجام گرفت.

در حالی که وظیفه‌ی حکومت دفاع از سفارت آمریکا بود و رفتار گروگان‌گیری و خشونت، تحت بسیج خود حکومت، هیچ ربطی به نمونه‌هایی از اعتراض که پیش از انقلاب و امروز هم به شکل ورود به محوطه‌ی سفارت‌ها انجام می‌گیرد، ندارد و هیچ شباهتی بین این دو وجود ندارد.

اما در مورد پیش از انقلاب و امروز، یک تفاوت جدی وجود دارد.

ایرانیان در گذشته تحت تاثیر فرهنگ گفتمان قهر، گفتمان انقلابی و گفتمان آشتی‌ناپذیری، گرفتن سفارت برای‌شان نوعی روش مطلوب محسوب می‌شد و تا می‌توانستند به این روش دست می‌زدند. امروز اکثریت جامعه‌ی ایرانی از این روش به عنوان یک روش اعتراض استقبال نمی‌کند.

امروز ایرانیان با توجه به این که دنبال روش مسالمت‌آمیز، دنبال مبارزات مدنی و قانونی هستند، سعی می‌کنند اشکال دیگری از مبارزه را درپیش بگیرند.

آقای نگهدار، شما چنین مقایسه‌ای را چگونه می‌بینید؟

اول این نکته را بگویم که در ارتباط با اشغال سفارت امریکا، این‌گونه نبود که عمال حکومت رفتند و سفارت امریکا را گرفتند. بلکه پیروان رهبری جمهوری اسلامی این کار را انجام دادند. ولی این که آن‌ها عمال حکومت باشند، چنین حسی نه در خود آنان بود و نه در تاریخ به این شکل ثبت شده است.

اما اگر بخواهم اشغال سفارت‌ها را پیش از انقلاب با امروز مقایسه کنم، با این نظر آقای درویش‌پور موافق هستم که سیر تحول اشکال مبارزاتی در ایران دارد به سمتی می‌رود که اشغال سفارت‌خانه که زمانی به عنوان یک تاکتیک محوری تلقی می‌شد، الان به یک تاکتیک استثنایی و مطرود و نادر تبدیل شده است.

بنابراین سیر تحول ما از گذشته تا به امروز، جدایی و دوری از این اشکال مبارزه است.

امیدوارم که جنبش سبز نقطه‌ی پایانی باشد بر این نوع روش‌ها که در جامعه‌ی بین‌المللی به عنوان یک پرنسیب و یک روش مبارزه غیرقابل دفاع است و مشوقی برای روی آوردن به متدهایی مانند میزگردی که الان با هم داریم، یعنی گفت‌وگو، باشد.

ما باید حامی روی آوردن به سمتی باشیم که از طریق رسانه‌ها حرف خود را بزنیم و این آزادی و امکانات به وجود بیاید که هرکس بتواند حرف خود را به روش‌های مدنی‌تر- اگر تازه این روش را مدنی بدانیم- بیان کند.

در پایان بحث، به هردو شرکت کننده فرصتی برای جمع‌بندی بحث می‌دهیم.

آقای درویش‌پور، آن‌طور که من متوجه شدم، شما با ورود به سفارت‌خانه‌ها، به ندرت و با رعایت شرایط بسیار خاصی، به صورت فقط نافرمانی مدنی و بسیار مسالمت‌آمیز موافق هستید.

اگر دقیق و کوتاه بخواهم بگویم، رنگارنگی یک جنبش فقط در مطالبات آن بازتاب پیدا نمی‌کند، بلکه بازتاب خود را در شیوه‌های عمل هم نشان می‌دهد و بخش‌های رادیکال‌تر این جنبش، طبیعتاً روش‌های تندتری را در مبارزه در پیش می‌گیرند.

جان کلام صحبت من این بود که خط قرمز من خودداری از مبارزه‌ای خشونت‌آمیز است. اما نافرمانی‌های مدنی از این نوع را گرچه مبلغ آن نیستم، محکوم نمی‌کنم و برای‌ام قابل درک است که انسداد سیاسی می‌تواند زمینه‌های چنین روی‌کردهایی را ایجاد کند.

آقای نگهدار، استنباط من از مجموعه‌ای بحث شما این بود که شما تحت هیچ شرایطی با اشغال و ورود به سفارت‌خانه‌ها، به عنوان یک شیوه‌ای مبارزه از جانب آزادی‌خواهان ایران، موافق نیستید. آیا همین‌طور است؟

فرخ نگهدار: جمع‌بندی شما کاملاً درست است. من این جمع‌بندی را کاملاً تایید می‌کنم و اضافه می‌کنم که در دوره‌های اخیر دیده‌ایم که اگر مثلاً طرف‌داران جمهوری اسلامی در جایی جلساتی گذاشته‌اند و یا به مناسبتی خواسته‌اند هوا‌داران خود را جمع کنند، عده‌ای رفته‌اند و به عنوان مخالفت با این سخنرانی‌ها، آن جلسات را به‌هم زده‌اند.

من با هر نوع عملی که مانع گفت‌وگو شود، مانع ارتباط بشود و چهره‌ای ما در عرصه‌ی بین‌المللی و در انظار جهانیان را یک چهره‌ی قانون‌شکن یا خشونت‌گرا که خطری بسیار جدی است - من و آقای درویش‌پور در این زمینه با هم نظر هستیم - جلوه بدهد، کاملاً مخالف هستیم؛ از جمله این حرکت.

مهرداد درویش‌پور: من نیز تحت هر شرایطی با برهم زدن تجمعات مخالف هستیم، چون سلب آزادی دیگری است. اما بین برهم زدن جلسات با شکلی از نافرمانی مدنی که اعتراضی برای رساندن صدای حق‌طلبانه‌ی مردم ایران است، تفاوت وجود دارد. من این دو را یکسان نمی‌بینم.

فرخ نگهدار: کاملاً درست است.

با سپاس از شرکت کنندگان در این میزگرد.

انقلاب در انقلاب قرقیزستان

سه‌شنبه ۲۴ فروردین ۱۳۸۹ - ۱۳ آوریل ۲۰۱۰

رضا الفت

حکومت در قرقیزستان ظرف ۴۸ ساعت تحولات خشونت بار خیابانی تغییر کرد. مردم و بخشی از نخبگان، علیه حکومت قربان بیک باقی یف شوریدند و پس از درگیرهای کوتاه مدت دو روزه، دولت سرنگون شد. نام این نوع از تغییر حکومت‌ها را چه می‌توان نهاد. انقلاب، کودتا، قیام یا شورش؟

مهرداد درویش پور جامعه‌شناس و استاد دانشگاه در سوئد با رادیو فردا، درباره ماهیت این نوع تغییرات سیاسی و حکومتی گفت و گو کرده است.

درویش پور: یکی از پدیده‌های نادری که بعد از انقلاب‌ها ممکن است به وجود آید، پدیده‌ای است که از آن به عنوان «انقلاب در انقلاب» نام برده می‌شود.

یعنی حکومتی که تازه به قدرت می‌رسد در دوره معینی برای پاسخگویی به ادعاها و مطالبات خود فرصت دارد، اگر نتواند در این مدت پاسخگو باشد جامعه فراتر از حکومت و رهبران سابق مردم عمل خواهد کرد. قربان بیک باقی یف نتوانست حکومت و به خصوص اصلاحات اقتصادی را پیش ببرد بنابراین مردم از او رویگردان شدند. به نظر من سقوط حکومت باقیف را باید یک تلاش هماهنگ دانست و ما شاهد بودیم که این قیام به سرعت به فرار رئیس‌کشور منجر شد.

البته سریع‌ترین قیام‌ها زمانی به پیروزی می‌رسد که هم مردم و نیروهای نظامی و هم احزاب اپوزیسیون بر سر برکناری یک دولت توافق دارند.

حکومت‌های غیر دموکراتیک فقط زمانی سقوط می‌کنند که قدرت سرکوب را از دست می‌دهند و نه الزاماً محبوبیت و مردمی بودنشان را. آیا قدرت سرکوب حکومت آقای باقیف یک شبه دچار ریزش شد؟ علت سریع‌السير بودن این قیام و پیروزی آن پیوند سه گروه اجتماعی بود، نه فقط اپوزیسیون و مردم.

اگر حکومت‌های دیکتاتوری از پشتیبانی و وفاداری قدرت نظامی برخوردار باشند توان سرکوب بسیاری از جنبش‌ها را دست کم در کوتاه مدت خواهند داشت. اما علت سقوط باقی یف این بود که نیروهای نظامی از او پشتیبانی فعال نکردند و به قیام پیوستند. برخورد انفعالی ارتش، اعلام بی‌طرفی آن و یا پیوستن آشکار به یک جنبش معمولاً

فاصله چندانی با هم ندارد و مهمترین نقطه عطف برای سقوط یک دولت است.

یعنی قربان بیک باقی یف هم مردم معترض و هم نخبگان معترض را در برابر خود داشت و از طرفی نیروی سرکوب هم در این مقطع اراده سرکوب نداشت؟

بله همین طور است. نیروی نظامی از او پشتیبانی نکرد و حتی عده ای از کودتا نام بردند چون بخشی از نیروهای نظامی به طور مشخص با او مخالفت داشتند و یا به اپوزیسیون متمایل بودند و این مسئله نقش کلیدی در سقوط دولت باقیف داشت.

هنگامی که حکومت ها با اعتراض نخبگان و مردم روبرو می شوند، مدلی که برخورد طبیعی تلقی شود چیست تا انتقال قدرت غیر دموکراتیک نباشد؟

زمانی که کشورها از مدنیت و دموکراسی گسترده تری برخوردار می شوند، تحولات و اعتراضات در آن بیشتر به صورت مسالمت آمیز و دموکراتیک شکل می گیرد. اما هر چه کشورها زمینه دموکراسی و رشد یافتگی کمتری داشته باشند، دولت ها شانس بیشتری دارند که با قدرت سرکوب بلامنازع بتوانند حاکمیت خود را تحمیل کنند.

در این حکومت ها زور حرف آخر را می زند و حکومت ها به راحتی تسلیم اراده مردم نمی شوند، بنابراین اعتراضات می تواند به سرعت خشونت آمیز و تبدیل به قیام شود. در تحولات خشونت آمیز شانس برقراری دموکراسی کمتر و با دشواری بیشتری همراه است تا تحولاتی که خصلت مسالمت آمیز دارد.

کالبد شکافی مسائل انتخاباتی در ایران ۵

حذف نیروهای سکولار از نقاط ضعف اصلاح طلبان است
"ندا حقیقت"

چهارشنبه ۱۸ فروردین ۱۳۸۹ - ۷ آوریل ۲۰۱۰

ندای آزادی در ادامه بحث بررسی مسائل انتخاباتی در ایران مصاحبه

ای با "مهرداد درویش پور" جامعه شناس و استاد دانشگاه و عضو جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران انجام داده است.

این جامعه شناس به تحلیل نقاط قوت و ضعف جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک در مواجهه با جنبش اخیر مردم ایران پرداخته و همچنین نقاط مشترک و اختلاف با اصلاح طلبان را بر شمرده است.

آیا رهبری جنبش اخیر در ایران را موسوی و کروبی بر عهده گرفته اند یا اینکه تعریف دیگری از رهبری در این جنبش وجود دارد؟

به اعتقاد من جنبش سبز متکثر، پرولاریستی و چند صدایی است. در این جنبش هم نیروهایی که طرفداران اصلاحات در چارچوب قانون اساسی هستند حضور دارند و هم کسانی که اصولاً با نظام دینی در جامعه ایران مخالف هستند. درست است که این جنبش در پی کودتای انتخاباتی شکل گرفت و اعتراض به تقلب انتخاباتی بود اما شعار "رای من کجاست" فقط محدود به دامنه تقلب در انتخابات نیست. شعار رای من کجاست در یک مفهوم وسیع تر یعنی حقوق شهروندی مطرح می شود. در نظامی که مبتنی بر تبعیض، حذف دیگری، تقلب، استبداد سیاسی و استبداد دینی باشد، شانس برای محاسبه رای شهروندان وجود ندارد بنابراین این نفس اینکه این جنبش با شعار رای من کجاست یک خودآگاهی شهروندی بوجود آورده یک گام جدی و رو به جلویی است که این جنبش همگانی سبز در آن حضور پیدا کرده است.

پایه و اساس این جنبش در مخالفت با دولت کودتا و اقتدار ولایت فقیه و همچنین اعتراض به تقلب انتخاباتی و دفاع از حق رای شهروندی شکل گرفته است اما باید گفت این جنبش یک روزه زائیده نشده و تداومی از 30 سال پیکار علیه استبداد دینی حاکم در ایران است. در عین حال با توجه به اینکه این جنبش در پی کودتای انتخاباتی صورت گرفته، روشن است که حضور نیروی های اصلاح طلب دینی که در یک دوره تاریخی به حاشیه رانده شده بودند افزایش پیدا کرده است. اصلاح طلبان عملاً با پیوستن به جنبش تحول طلبی در راس این جنبش قرار گرفته اند. اصلاح طلبان که در گذشته به چانه زنی از بالا و شرکت در انتخابات نظر داشتند با توجه به اینکه جنبش سبز یک نوع نافرمانی مدنی و تحول خواه است، خود مجبور شدند در این جنبش حضور پیدا کنند. عملاً معنی آن این است که اصلاح طلبان دینی به جنبش تحول خواه پیوستند. به عبارت دیگر با پایان یافتن پروژه اصلاحات، اصلاح طلبان دینی موضوعیت پیدا کردند. آنها بخشی از این جنبش هستند و سعی می کنند این جنبش را در چارچوب اصلاحات دینی خلاصه کنند. اما آیا اینکار بخاطر عقیده آنهاست؟! آیا فکر می کنند اگر این نظام

زیر سوال برود خود فاقد موضوعیت می شوند؟! آیا بخاطر سرکوب سیاسی است و می خواهند مردم هزینه کم بپردازند به همین جهت نمی خواهند شعارهای ساختار شکن بدهند؟ ما نه در پس ذهن آنها هستیم و نه در سیاست بر این مبنا قضاوت می شود. یک واقعیت این است که اصلاح طلبان دینی در این جنبش نقش بسیار مهمی هم دارند و سپر بلایی هستند که قدرت سرکوب این جنبش توسط حضور آنها کم می شود به همین دلیل حضور آنها مثبت است. اما این نقش تا جایی که تلاش می کنند نیروهای سکولار و ساختار شکن را حذف کنند منفی می شود. این جنبش چند صدایی عملاً نشان داده، گر چه موسوی و کروبی را به عنوان نمادهایی در این جنبش ارج می نهد اما خود را به اینها تقلیل نمی دهد و در بسیاری از تظاهرات ها شعارهایی داده شده که مورد نظر کروبی و موسوی نبوده است. خصلت افقی، چند صدایی و پرولاریستی این جنبش امکان این را که موسوی و کروبی مثل دوران انقلاب 57 رهبران کاریزماتیک و فرهمند جنبش شوند، منتفی کرده است. نه توده خودسپاری می کند و نه اینها قادر به اتوریته کاریزماتیک نوع خمینی هستند و اصلاً زبان دمکراتیک جنبش این اجازه را نمی دهد.

این جنبش رهبری دارد یا خیر؟

می توانم بگویم هم خیر و هم آری. آری به این دلیل که این افراد نقش نمادین دارند و نه به این معنی که این جنبش چند صدایی است و گرایش سکولار طبیعتاً خود را در موسوی پیدا نمی کند.

جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک چه رابطه ای می تواند با جنبش برقرار کند؟

ما از دو نقطه قدرت برخورداریم که جنبش می تواند نقش ما را برجسته کند و از یک ضعف که می تواند ما را به حاشیه براند. در جامعه ایران حتی اصلاح طلبان می گویند می خواهیم از جمهوریت نظام دفاع کنیم و اسلامیت آنرا به عقب برانیم یا دستگاههای ایدئولوژیک و استبداد دینی را به عقب برانیم بنابراین خود اینکه قرار باشد جمهوریت نظام در اذهان عمومی جنبه برجسته تری پیدا کند، نزدیک شدن به یکی از مطالبات ما یعنی جمهوری است این به این معنی نیست که اصلاح طلبان دینی همان برداشتی را دارند که ما از جمهوری داریم. جمهوری ما خصلت انتخاباتی دارد و برپایه اقتدار موروثی و ایدئولوژیک و دینی استوار نیست. طبیعتاً کسانی که می خواهند در چارچوب نظام دینی جمهوری را توسعه دهند با ما در تضاد می افتند اما نفس برجسته شدن ایده جمهوری زمینه رشد اجتماعی ما را فراهم کرده است. به گمان ما در این جنبش سبز بین بدنه و رهبری نمادین

آن شکاف جدی وجود دارد. بدنه سکولار است و از استبداد دینی به تنگ آمده است.

غایت آرزوهای جنبش موسوی و کروی نیست بنا بر این خواست جدایی دین از دولت به یک تب جدی جامعه تبدیل شده و این برای ما که اتفاقا پافشاری کردیم از جدایی دین و دولت نوعی زمینه رشد اجتماعی فراهم شود اتفاق بزرگی است. ما به عنوان نیروی تحول طلب و جمهوری خواه و طرفدار جدایی دین از دولت زمینه های اجتماعی شدن را به دست آورده ایم و اگر بتوانیم به گونه ای در خور با این جنبش برخورد کنیم حضور خیلی قدرتمند خواهیم داشت اما چه چیزی مانع از آن است که بتوانیم در پیوند خود با جنبش سبز حضور موثرتری پیدا کنیم؟ به نظرم دو مانع نقش ایفا می کند که یکی جدایی داخل و خارج کشور است. ما بخش عمده نیروهایمان در خارج کشور است و بنا بر این از امکان یک ارتباط ارگانیک با داخل کشور به دلایل شرایط استبداد سیاسی محروم هستیم. دیگر اینکه بر اساس این واقعیت که ما در خارج از کشور شکل گرفته ایم، هنوز ممکن است از یک ذهنیت تبعیدی رنج ببریم که نگاهی ملموس با جنبش واقعی و دشواری ها و فراز و نشیب هایش نداشته باشیم و این مساله می تواند ما را به یک نوع آرمانگرایی عبارت پردازانه تقلیل دهد و ما را از جنس گروههای دیگر اپوزسیون کند، همچنانکه وقتی جنبش پیش رفت همه گروهها در حاشیه ماندند. به نظر من این مشکل در ما وجود دارد و بایک وضعیت پارادوکس روبرو شدیم. شعارهایی نظیر "جمهوری ایرانی" و "جدایی دین از دولت" که از شعارهای ما بوده به شعارهای جنبش مبدل شده است. در شعار "جمهوری ایرانی" هم جمهوریت مطرح است و هم در برابر جمهوری اسلامی است بنا بر این بحث جدایی دین از دولت را در خود مستتر دارد. دو خواسته از مطالبات کلیدی ما در این شعار مطرح است ولی ما به جای اینکه اجتماعی تر شویم به حاشیه رانده شده ایم. این تناقض ناشی از چیست؟ به گمان من ما از به رسمیت شناخته شدن در یک جمعیت متکثر هراس داریم، جنبشی که در آن اصلاح طلبان دینی هم حضور دارند و خود این باعث می شود که نتوانیم آنطور که باید و شاید در این جنبش نقش ایفا کنیم. علاوه بر آن اصلاح طلبان دینی هم سعی می کنند گروههای سکولار را حذف کرده و از مشارکت آنان خودداری کنند. ما باید در این جنبش شرکت کنیم و بر مشارکت و حضور خود پافشاری کنیم و در عین حال نقاط اشتراک و تفاوت خود را با اصلاح طلبان دینی مشخص کنیم. نقطه اشتراک ما می تواند انتخابات آزاد باشد و نقطه اختلاف ما جدایی دین از دولت است. ما قطعاً خواستار جدایی دین از دولت هستیم و این خواستار سیاسی را باید انجام دهیم. یک انتخابات آزاد می تواند روشن کند که هر کدام از گروه

بندی های اجتماعی چه وضعیتی در جامعه دارند و در رشد دموکراسی به گونه ای مسالمت آمیز نقش بسیار موثر و کلیدی خواهند داشت.

اتاق پالتاکی ضد تبعیض

گرایش ضد تبعیض – جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران
چهارشنبه ۱۸ فروردین ۱۳۸۹ – ۷ آوریل ۲۰۱۰

موضوع : پیرامون جنبش زنان در ایران

آغاز گر بحث جمعی گفتگوی

مهری زند از فعالین جنبش زنان با
محسن مقصودی عضو شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک
ایران

زمان: پنج شنبه ۸ آپریل 2010 – 18 فروردین ماه 1389

ساعت 20 به وقت اروپای مرکزی

آدرس اتاق: Pal talk Rooms – Chat Rooms – Iran zede Tabiiz
از هموطنان و همراهانی که تمایل دارند در سلسله گفتگوهای ضد
تبعیض شرکت جویند، دعوت می شود که با آدرس zedetabiiz@gmail.com
تماس حاصل نمایند.

www.zedetabiiz.blogfa.com

۲۲ بهمن، ۲۲ خرداد، تشابه‌ها و تفاوتها

م. نکوکار

چهارشنبه ۱۸ فروردین ۱۳۸۹ - ۷ آوریل ۲۰۱۰

سال ۱۳۵۷، ملتی برخاست و با اتحاد رژیم دیکتاتوری را برنداشت، آنچه که جایگزین این رژیم شد معجونی بود از عناصری تا آنزمان ناشناخته که در ابتدا با چهره‌ای

پوشانده در زیر ماسک ضد امپریالیستی، پر سابقه‌ترین نیروهای سیاسی مملکت را چنان به بیراهه کشید که سالها طول کشید تا دریابند که چه بر سرشان آماده است.

در این میان در حالیکه نیروهای سیاسی درگیر مشکلات درون سازمانی، و سئوالات متعددی در مورد ماهیت رژیم بودند بقول عزیز شاعر "همه با من از دل شعار همه

با هم درآمد". زنان که وعده آزادی آنان داده شده بود وقتی با شعار یا روسری یا توسری مواجه شدند، چند صباحی به خیابانها ریختند، مورد ضرب و شتم قرار گرفتند،

بعضی از گروههای سیاسی که لحظاتی سر از لاک مشکلات درون سازمانی و معضلات تحلیل اوضاع در آوردند به غرولندی بسنده کردند و خاموش شدند، نتیجه آن شد که کمتر از یک سال بعد از بهمن ۵۷ حجاب اجباری تبدیل به عادی‌ترین پدیده در زندگی روزمره ایران شد. اوایل سال ۵۹ دانشگاه‌ها مورد حمله وحشیانه قرار گرفت و تحت

لوای انقلاب فرهنگی بسته شدند، و بد از آن هزاران دانشجو که در واقعی موتور محرکه انقلاب بودند هرگز دوباره به دانشگاه راه نیافتند، و در ادامه همین رویه

سالهای بعد هم با افزودن هر روزه انواع سهمیه بر دانشگاه‌ها آن رفت که همه دیدیم، از همه ناگوار تر اینکه این ستم آشکار هم به امری عادی تبدیل شد و انگار

که هیچگاه بهتر از این نبوده است! از این نمونه‌ها فراوان میتوان نام برد، سرکوب کردستان، کشتار زندانیان سیاسی سال ۶۷ و... هدف از تکرار این داستان که

امروز دیگر بر هیچکس پوشیده نیست تشابهی نسبی شرایطی است که بعد از خرداد ۸۷

در ایران اتفاق می‌افتاد: ندایی در خون غلتید و تمام دنیا را متوجه جنایاتی کرد که در آن لحظه رخ دادند، امروز بعد از گذشت حدوداً نه ماه از آن تاریخ، باید

در لابلای سایر خبرها و با حروفی ریز خواند که جنازه دو تن از دستگیر شدگان مراسم تشییع جنازه آقای منتظری چندی پیش به خانواده‌های آنان تحویل داده شد!!

اخبار اعتصاب غذای زندانیان و دچار شدن آنان به انواع امراض در

اثر شرایط مخوف زندانهای رژیم هر روز بیشتر در حد خبر باقی میماند و ظاهراً کمتر کسی را تکان میدهد. آدم ربایی، بازداشت‌های بی دلیل خیابانی، هجوم شبانه به منازل فعالانی از هر نوع و صنفی ظاهراً کم کم فقط تبدیل با وسیله‌ای میشود که ستون خبرها و اعلامیه‌ها را پر کند و چنانکه این روال ادامه پیدا کند و مردم و گروه‌های سیاسی به روزمرگی فاجعه عادت کنند بیم آن میرود که این فرهنگ بی قانونی و فاجعه آفرینی در دل جامعه نیز نفوذ کند. و این همان سمتی است که جمهوری اسلامی برای حفظ موجودیت خود تلاش در سوق دادن جامعه به آنسو را دارد. آنچه که مسلم است سیاست‌ها و طرفندهای جمهوری اسلامی در راستای نهادینه کردن ترور، وحشت و فاجعه در طی ۳۱ سال گذشته آن ثمری را که خواسته است به بار آورده بنابراین آنها تا بتوانند به این سیاستها ادامه بدهند داد، آنچه که تا به امروز مانع تطابق کامل شرایط با سالهای قبل از خرداد ۸۷ شده است از طرفی هشیاری و آگاهی بیشتر مردم و استفاده آنها از امکانات بسیار محدود موجود در راه خبررسانی است به همین دلیل امروز مقامات جمهوری اسلامی اینترنت و ماهواره را در ردیف دشمنان شماره یک نظام قرار داده اند. از طرف دیگر مباحث فراگیری که در رابطه با جنبش آزادیخواهی مردم ایران در همه سطوح در بین گروههای سیاسی و روشنفکران در جریان است و گاهی موجبات نزدیک شدن گروه‌ها را به هم فراهم کرده است تا به امروز باعث شده است که تنور مبارزات سرد نشود. جنبش آزادیخواهانه مردم ایران در روزهای بعد از ۲۲ خرداد یکبار دیگر زنگ خطر را برای نیروهای سیاسی و مبارز راه آزادی به صدا درآورد و نقاط ضعف آنها را بی تعارف در مقابلشان قرار داد با این تفاوت اساسی نسبت به گذشته که امروز جنبش با متانت و هوشیاری فرصت کافی در اختیار این جریانها و احزاب قرار داده است که در راه از بین بردن ضعفها و کمبودها تلاش کنند. اما آنچه که نباید فراموش کرد و من قبلا هم به این مساله اشاره کرده‌ام این است که زمانی که در اختیار داریم بی نهایت نیست، *تلاشهایی که ماههای اخیر در راه رسیدن به نقطه نظرات مشترک از جانب بسیاری از نیروها آغاز شده است در عین حالی که بسیار ارزشمند است، هنوز نشانه‌های نگران کننده‌ی از تشط و

پراکندگی که دهها سال است دامنگیر جنبش ازادخواهی مردم در وجه عام آن است به چشم می‌خورد*. این پراکندگی از نظر من تا حدی هم معلول عدم شفافیت در اعلام مواضع پاره‌ای از گروه‌ها میباشد، خصوصا آنجایی که صحبت براندازی جمهوری اسلامی به برای رسیدن به دمکراسی مورد نظر تقریبا تمام افشار مردم و احزاب

مبارز مطرح میشود. مگر غیر از این است که عملی شدن شعارهای که از اصلاح قانون اساسی گرفته تا انتخابات آزاد و ایجاد جمهوری فدرال دمکراتیک و غیره با

وجود اصلی به نام ولایت فقیه غیر قابل تحقق میباشد؟ پس چرا این امکان وجود ندارد که با تعیین شعارهای مرحله‌ی مشترک راه را برای ایجاد یک پلتفرم قوی که

بتواند ادعای نمایندگی جنبش را داشته باشد هموار کرد؟ پلتفرم و جبهه‌ی که در عین حال امکان تمرین دموکراسی را برای تمام گروه‌ها و احزابی که داعیه دموکراسی

دارند فراهم می‌کند، تمرینی که چنانکه موفقیت آمیز باشد میتواند در فردای بعد از جمهوری اسلامی یک حاکمیت مبنی بر دموکراسی و حقوق بشر را که با آرای مردم

ایجاد خواهد شد تضمین کند. آیا با توجه به مهلت کمی که در اختیار داریم وقت آن نرسیده که از هر لحظه برای رسیدن به اتحاد عمل استفاده کرد؟ همانطور که

جمهوری اسلامی هم از هر تنفسی که می‌گیرد با استفاده از تجربیاتی که کسب کرده است به بهترین شکل در سازماندهی مجدد نیروهایش استفاده می‌کند. آیا نیروهای ترقیخواه و آزادی طلب میتوانند ادعا کنند که آنها هم از فرصتهای موجود بهترین استفاده را کرده و میکنند؟ اگر پاسخ این پرسش نه است - که به نظر من چنین است- و اگر اقدامی در راه رفع این ضعف اساسی انجام نگیرد، باید نگران آن بود که حرکت و خیزش‌های مردمی در آینده محملی برای به قدرت رسیدن نیروهای گردد که

رهبری آنان نتیجه‌ای جز سازش و شکست نخواهد داشت.

از نظر من آنچه که شرایط امروز جنبش پیش روی نیروهای دمکرات و ازادخواه خصوصا در خارج از ایران قرار میدهد عبارت است از ضرورت تشکیل یک کمیته متشکل از افراد

شناخته شده و قابل اعتماد اکثریت و نمایندگان احزاب و جریانهای مختلف که بتواند تلاش‌های پراکنده‌ای را که در راه ایجاد یک جبهه مشترک در نقاط مختلف جهان

انجام می‌گیرد تا حد ممکن هماهنگ کرده و در عین حال تلاش کند که

امکانات پراکنده‌ی‌ی که به شکل منفرد در اختیار پاره‌ی‌ی از نیروها و جریانها قرار دارد
مثل فرستنده‌های ماهواره‌ی‌ی به بهترین شکل ممکن در اختیار تمام جنبش قرار گیرد تا از این طریق با هماهنگی و قدرت بیشتر بتوان با مبارزات داخل ارتباط و هماهنگی برقرار کرد. در رابطه با خارج از کشور این کمیته قادر خواهد بود که در آینده حرکاتی بسیار گسترده‌تر از آنچه که تا کنون شاهد آن بوده ایم در راه جلب افکار عمومی مردم جهان به مبارزات مردم ایران و جنایات جمهوری اسلامی سازمان دهی کند تا با استفاده از آن بتواند دولتها را برای حمایت از این مبارزات و محکومیت جمهوری اسلامی تحت فشار قرار دهد و ترفندهای آنان را در جهت سوق دادن ایران به سوی یک جنگ تمام عیار برای مردم جهان آشکار کنند. در این میان و تا زمانیکه چنین ارگانی موجودیت نیافته است یکی از وظایف اساسی تمامی گروه‌ها افشاگری جنایات جمهوری اسلامی در وسیع‌ترین سطح ممکن میباشد.

به قول شاعر بزرگ اذربایجان: فرصتی فوت ایلمس عاقل مگر نادان
اولا"